

تصحیحی از هر زبان نامه

-۴-

۲۴- کلمه «نوشند» در عبارت ذیل، صفحه ۱۱۱ سطر ۷:

«با حورپیکران ماه منظر شراب ارغوانی برسماع ارغوانی نوشند»
ظاهراً غلط و صحیح آن «نوشد» بصیغه مفرد است و برای روشن شدن مطلب تمام عبارت مربوط را نقل میکنم:

«یا چون صاحب ثروتی که در موسم زمستان هوای تابخانه را از تاثیر شعله آتش آبیروش بملصل دی مزاج با حوردهد و با حورپیکران ماه منظر شراب ارغوانی برسماع ارغوانی (نوشند) حال آن کشتگان شکنجه سرما و افسردگان دم سردی روزگار که در پایان عقبات راضی گشته باشند تا ساعد ایشان بجای ساق هیزم بر آتش کوره توانگران نهند از خود قیاس کند.»

چنانکه ملاحظه میفرمائید، فاعل افعال «دهد» و «نوشند» و «قیاس کند» در این سیاق یکی است و آن هم مفرد و بنا بر این افعال مزبور هم باید هر سه یکسان و مفرد باشند. گفته نشود فاعل در «نوشند» صاحب ثروت و «حورپیکرانی» اند با هم نه صاحب ثروت تنها، پس عبارت متن صحیح است و باید فعل مزبور بصورت جمع درآید، زیرا مدار، سخن ور کن کلام صاحب ثروت است و تمام منظور انبات حکم غلطی است که صاحب ثروت مینماید و در سرمای سخت زمستان حال بیچارگان و درماندگان را بحال خود قیاس میکند و چون خودش در گرمخانه مجهز بتمام وسائل گرمی شرابه‌های ارغوانی را برسماع ارغوانی با حضور و همراهی حورپیکران مینوشد و از درون و برون دلگرم و سرگرم است، آن درماندگان برهنه و گرسنه و سرمازده راهم مانند خود آسوده و مرفه و سرگرم و دلگرم میشمارد. و اما شرکت حورپیکران در نوشیدن یا حضور ایشان در مجلس نشاط و شراب محض تکمیل عیش و عشرت صاحب ثروت است نه اینکه عنایتی بحورپیکران باشد و نسبت «نوشیدن» بآنان در این سیاق از بلاغت و دوش انشاء بلفظ دور است و با اصول معانی و بیان نمیسازد، و خلاصه آنکه برای این بنده تردیدی در غلط بودن کلمه نیست و باید لای الاقتضاء تصحیح و اصلاح گردد.

۲۵- در عبارت ذیل، ضمن صفحه ۱۱۴ سطر ۱۶-۱۷، نیز تشویش و اختلالی دیده میشود:

«چون ملك را بدانچه از او آمد معذور میداری و فعل طبیعت و سلب اختیار می نهی چرا مراهم بدین عذر معذور نمیداری؟»، و احتمال میدهم و بلکه یقین دارم که عبارت دراصل یکی این دو وجه را داشته است:

«چون ملك را بدانچه از او آمد معذور میداری، و فعل طبیعت و سلب

اختیار (نام) می نهی چرا مراهم بدین عذر معذور نمیداری؟»

با- «چون ملک را بدانچه از او آمد معذور میداری و (آن را) فعل طبیعت و سلب اختیار (نام) می نهی چرا مرا هم بدین عذر معذور نمیداری؟» .
 و بی شک شق دوم تمامتر و روشنتر است ولی چون جمله تاب آنرا دارد که بدون عبارت (آن را) معنی دهد اصراری در اختیار این شق ندارم و قدر مسلم را که شق اول است اختیار مینمایم. امید که با دسترسی به نسخه خطی اصحی بتوان این قبیل عبارات مشکوک را تشخیص قطعی داد .

۲۶ - در عبارت ذیل، ضمن صفحه ۱۱۵ سطر ۱۸-۲۰ که باین صورت آمده است:
 «گفت ای همد، اینجا که نشسته ای گوش بخود دار و متعقل باش که اینجا کمین گاه یغما یان قضا است، تیر آفت را از قبضه حوادث اینجا گشاد دهند، کاروان ضعاف الطیر بدین مقام بحکم اختیار آیند و باحتراز گذرند...»، ایضاً تعریفی بنظر میرسد و آن در کلمه «اختیار» است که حدس میزنم در اصل انشاء سعدالدین «اجبار» بوده است؛ زیرا آمدن کاروان ضعاف الطیر «بحکم اختیار» بمقامی که کمین گاه یغما یان قضا شناخته شده است منطقی و معنی ندارد و بعلاوه اصولاً عبارت «بحکم اختیار» رکیک و بلکه غلط است، زیرا پشت سر «اختیار» حکم نیست و اگر باشد «اختیار» نخواهد بود و این «اجبار» است که همواره حکم پشت سر هم بالای سردارد، و نیز «آمدن بحکم اختیار» با گذشتن باحتراز که قرینه و ملازم آن است از نظر منطقی بلاغتی وجهی ندارد.

تذکار: بعد از اتمام این سلسله یادداشت، بر حسب تصادف، باصلاحاتی برخوردیم که مرحوم حاج سید نصرالله تقوی طاب ثراه از روی نسخه خطی ملکی خودشان در اختیار مباشرین طبع مرزبان نامه چاپ تهران گذاشته بوده اند و در صفحات آخر کتاب بچاپ رسیده است .

از جمله اصلاحات مزبور یکی مربوط بهمین عبارت بود که بجای کلمه «اختیار» لفظ «اجتياز» را نوشته اند. و الحق این اصلاح بر تصحیح قباسی فوق ترجیح دارد. زیرا از حیث معنی مشکلات متن مورد بحث را ندارد و از حیث لفظ با کلمه «احتراز» موزون تر می آید و سجع و وزن را بیاعتبار میدهد که نه تنها مؤلف مرزبان نامه و سایر مترسلان متصنع بلکه نویسندگان دور از تکلف هم از آن نمیگذرند، مضافاً باینکه تعریف و تصحیف کلمه «اجتياز» به «اختیار» هم بسی سهل است و باینکه دو نقطه زیر و ر و صورت میگیرد. بنا بر این باید مطمئن بود و نظر قطعی داد که عبارت سعدالدین در اصل چنین بوده است: «... کاروان ضعاف الطیر بدین مقام بحکم اجتياز آیند و باحتراز گذرند» و الله الموفق للصواب .

۲۷- کلمه «مقتضیات» در عبارت ذیل، واقع در سطر ۱۹ صفحه ۱۲۳، «و قلم در مرضیات خدمت و مقتضیات طاعت او کشیدن» فصیح و صحیح بنظر نمی آید و ظاهراً وقاعده دراصل «مقتضیات» بر وزن «مرضیات» بوده است، زیرا اولاً مراد گوینده طامات انجام شده «داده» است نسبت به مخدوم وی «شیر» که قلم در آن کشیدن و آن

را نابوده انگاشتن از مروت مخدومی مانند شیر بدور است، و این معنی بهیچ تأویل از «مقتضیات طاعت» استفاده نمیشود و بالعکس عبارت: «مقتضیات طاعت» جز این معنی نمیدهد.

و ثانیاً «مقتضیات طاعت» قاعده و عاده در جانب مخدوم است متوجه به خادم، نه در جانب خادم متوجه به مخدوم، چنانکه این عبارت نشان میدهد:

و ثالثاً و بالاخره موازنه و سجع که معور و مدارقلم صنایع سعدالدین است اقتضا دارد که بگوید: «مرضیات طاعت و مقتضیات خدمت»، نه اینکه گفته باشد: «مرضیات طاعت و مقتضیات خدمت» و البته در اصل هم بر طبق این اقتضا عمل شده است.

۲۸ - در عبارت ذیل، واقع در صفحه ۱۲۵ سطر ۶:

«روزی خسرو با بزور جمهر در بستان سرائی خرامید»، نیز تعریفی مشهود است و اصل آن را چنین می‌پندارم: «روزی خسرو با بزور جمهر در بستان سرا میخرامید»، بدو دلیل، اول آنکه مراد از «بستان سرا» در این عبارت، بستان سرای معهود و معروف خسروی است که گومی ثانی ندارد و کلی منحصر در فرد میباشد، و بنا بر این افزودن یاء تنکیر بر آن بی مورد و غلط است.

دوم آنکه فعل «خرامیدن» در این سیاق باید بوجه استمرار یعنی «می خرامید» استعمال شود، زیرا مراد این نیست که «روزی بر حسب اتفاق خسرو با بزور جمهر چند گامی در بوستانی (غیر مهین) برداشت» بلکه مراد آن است که «روزی خسرو بر عادت معهودی که داشت با بزور جمهر در بستان سرای خسروی میخرامید...»، و نویسنده گان متسامح با تعریف کلمه «می» به «ئی» عبارت را چنین ناروا ساخته‌اند.

۲۹ - ایضاً در خلال همین داستان، صفحه ۱۲۶ سطر ۸، عبارت:

«بزور جمهر بحکم آنکه خداوند طالع خود را در آن وقت موبل و نحوس گواکب را بنظر عداوت ناظر، باخود اندیشه کرد...»، ناقص و نامربوط است و باید مستند و متممی مانند «میدید» یا «میدانست» بعد از لفظ «ناظر»، داشته باشد، و حذف رابط اسنادی بهیچ تأویل در این سیاق صحیح نیست و بی شک به وسوسه از درج کلام افتاده است. (بمن کتاب هم مراجعه فرمائید.)

۳۰ - کلمه «تملک» در عبارت: «عنان تملک در دست کفایت گرفت»، واقع در سطر ۱۰ صفحه ۱۳۲ صحیح بنظر نمی‌رسد و صحیح آن در این سیاق «تمالک» است زیرا مراد، نویسنده از این لفظ در این عبارت: «خویشتن داری» و تسلط بر نفس است و «تملک» باین معنی ظاهراً نیامده است، نه در متن لغت و استعمالات عربی و نه در مصطلحات و مستعمالات فارسی، و حال آنکه لفظ «تمالک» جز باین معنی، یعنی «خویشتن داری»، استعمال نشده و یا بندرت استعمال شده است.

تذکار: نسخهٔ ملکی مرحوم حاج سید نصرالله تقوی هم کلمه را «تمالک» نوشته

است [بصفاآت آخر کتاب مرزبان نامه چاپ تهران مراجعه شود].

۳۱- و نیز دردنباله همین عبارت حذف ناروا و بلکه قلب ناروایی هم دیده میشود که البته ناشی از سهو و غفلت ناسخین است و باید اصلاح شود زیرا چنین نوشته اند:
 «... شاید بود که از طول العهد غیبت من خبر وفات داده باشند و قاضی وقت بقلت ذات الید و علت اعسار نفقه باشوهری دیگر نکاح فرموده...» اما حذف ناروا این است که مفعول و متعلق فعل «نکاح» ذکر نشده است و هر چند بقرینه خارجی میتوان بدان پی برد ولی سبک سخن و سیاق عبارت اجازه حذف آنرا نمیدهد و با اطمینان میتوان گفت عبارت در اصل چنین بوده است: «شاید بود که... او را با شوهری دیگر نکاح فرموده...»

و اما قلب مورد نظر در عبارت: «قلت ذات الید و علت اعسار نفقه» است که باید در اصل انشاء مؤلف چنین بوده باشد: «بعلت اعسار نفقه و قلت ذات الید».

۳۲- در عبارت ذیل، مقول از صفحه ۱۳۷ سطر ۱۴-۱۵ مرزبان نامه، نیز حذف ناجایی دیده میشود:

«وسوی کشور هندوستان منصرف و توفیق سعادت رفیق راه او آمد تا در ضمان سلامت بنزدیک درگاه شاه آمد.» و ظاهراً یکی از دو فعل معین «شد» یا «گردید»، بعد از کلمه «منصرف» در اصل انشاء مؤلف بوده و بگهلت ناسخین حذف گردیده است. و اما فرض اینکه فعل «آمد» در جمله: «رفیق راه او آمد»، برای کلمه «منصرف» هم معین گرفته شود دور از صواب بنظر میرسد و نظیری هم برای چنین استعمالی در مرزبان نامه و یا در منشآت سایر فصحا ندیده‌ام (۲).

از این گذشته، لفظ «آمد» هم در این عبارت و در جمله بلافاصله بعد از آن که میگوید: «شاه از آمدن او خبر یافت فرمود تا حاضر آمد.» بر وجه ناهنجاری که مطلقاً در انشاء و راویینی سابقه ندارد سه چهار نوبت تکرار شده است، و بسیار بعید مینماید که چنین ناهنجاری بر قلم مؤلف مرزبان نامه جاری شده باشد، لاسیما که این تألیف، بتصریح مؤلف (۱) چندین سال در بوتة حک و اصلاح بوده و بر نکته سنجان و دقیقه شناسان زبان عرض میشده است و با این تفصیل نمیتوان باور کرد که چنین ناهنجاری در طول آن مدت از نظر مؤلف و هم از انظار ناقدین کتاب دور مانده باشد و بدان توجهی نکرده باشند!

بهر حال، نگارنده را نظر بر این است که لفظ مزبور در دومین یا سومین مورد استعمال، در عبارت فوق «آید» بوده و بسو و نساخ «آمد» شده است. (لطفاً بمتن کتاب هم مراجعه فرمائید.)

۳۳- در مفتح باب «زیرک و زروی»، صفحه ۱۳۹ سطر ۷ عبارت: «آن به که من این زبان از پهلوی زروی کنم» بنظر درست نمیآید و ظاهراً کلمه ای از قبیل

«جبران» یا «تلافی» از درج کلام ساقط گردیده و در اصل این صورت را داشته است :
 «آن به که من جبران این زبان از پهلوی زروی کنم» و نادرستی عبارت را ترجمه‌ای
 که محشی فقید به نقل از «برهان» برای کلمه «پهلوی» قائل شده و مرقوم داشته است .
 «پهلوی کنایه از نفع و فایده» مشدد میسازد .

ضمناً جا دارد گفته شود نص تفسیری هم که علامه محشی از «برهان» نقل فرموده
 است تمام عیار بنظر نمی‌رسد و نمیتوان آنرا نص لغوی معتبری شناخت و نظیر همان ایرادی
 که در یکی از یادداشت‌های گذشته بر تفسیر منقول از برهان مربوط به اصطلاح «فجاج
 گشودن» و آرد آمد اینجا نیز مورد دارد . بیان مطلب آنکه لفظ «پهلوی» بوضع اولی
 و حقیقی ، ظاهراً بمعنای «جنب» عربی است و بنا بر این با هیچ تأویلی خود بخود و مجرد
 از قرینه ، نمیتواند کنایه از فایده و نفع باشد ، زیرا نه لازم «پهلوی» نفع و فایده است و
 نه ملزوم آن و قول ثالث هم در تعریف کنایه سراغ نداریم (۱) و چنانکه مشهود است
 بین «نفع» و «پهلوی» هیچ نوع ملازمه‌ای وجود ندارد . پس صاحب برهان چه میگوید
 و چه میخواهد بگوید ؟ در معاورات فارسی گفته میشود : «فلانی از پهلوی آن دیگری
 میچرد .» یا «از پهلوی او بغیر می‌رسد .» و این تعبیر غالباً در انتفاع دانی از عالی یا
 زیر دست از زبردست بکار می‌رود ، گاهی هم همین تعبیر و یا نزدیک باین تعبیر را در انتفاع
 عالی از دانی بکار می‌برند و میگویند : «فلان از باب از پهلوی رعایا در می‌آورد .» یا
 «فلان رئیس کارخانه از پهلوی کارگزارانش میخورد .» منتهی لفاظی بلاغتی در این دو
 نوع تعبیر مختلف است و لسی قدر جامع در همه این استعمالات کنایه «انتفاع» و استفاده
 است ، و اگر اشتباه نکرده باشم نظر صاحب برهان هم بر همین قبیل استعمالات بوده است
 ولی بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید در هیچیک از این امثله کلمه «پهلوی» بمعنای نفع و فایده
 نیامده و نمی‌آید ، و اگر مسامحه در کار نباشد و البته نباید در کتب لغت و در باب تعریفات
 لغوی پای مسامحه را بمیان آورد ، شایسته نیست گفته شود «پهلوی کنایه از نفع و فایده
 است» بلکه باید گفت : «از پهلوی کسی چریدن کنایه از منتفع شدن و فایده بردن از آن
 کس است .» والله الموفق للصواب .

۱ - در تعریف کنایه اختلافی بین علمای بیان است؛ بعضی میگویند: کنایه ایراد ملزوم است
 و اراده لازم، و بعضی دیگر برعکس، ایراد لازم و اراده ملزوم را کنایه می‌دانند و قدر مسلم این
 است که در معنای کنایه بین ممکن و ممکن عت ملازمه برقرار می‌باشد .